26. 10. 1394

# ما لا یعلمون غفلت یا جهل؟

سخن در قطعه رفع ما لا یعلمون در حدیث رفع بود. از حاج آقا مطلبی را نقل کردیم در این که لایعلم گاه به معنای غفلت نیز استعمال می شود. بیان شد اگر این مطلب صحیح بوده و نتوان با قرائنی مراد در حدیث رفع را روشن کرد، رفع ما لا یعلمون مجمل بوده و نمی توان به واسطه تمسک به آن اصل برائت را ثابت کرد. ایشان می فرمودند: لا یعلم همانگونه که اگر انسان موضوع را تصور کرده و در تصدیق شک برایش حاصل شده باشد، استعمال می شود، در جایی که انسان علم تصوری نسبت به موضوع نداشته باشد هم استعمال می شود. ایشان برای این نوع استعمال به فإن حرّک فی جنبه شی­ء و هو لا یعلم، تمسک جسته که این جمله بدین معناست که چیزی در کنارش حرکت کرده و اصلا بدان التفات نداشته است نه این که در این که چیزی در کنارش حرکت کرده یا نه شک داشته باشد. با این بیان امکان دارد گفته شود: مراد از رفع ما لا یعلمون چیزی است که انسان نسبت به آن غفلت محض داشته باشد که در این صورت به برائت ارتباطی پیدا نمی کند.

## موارد استعمال لا یعلمون

برای بررسی این کلام باید به موارد استعمال هیأت لا یعلمون رجوع شود. موارد استعمال بسیار گسترده است که تنها به بخشی از آن فرصت رجوع پیدا شد. در موارد رجوع شده، لا یعلم گاه در مواردی که از جهت تصوری هم علم وجود نداشته و به موضوع التفات نبوده، استعمال شده و گاه ظهور در شمول صورت التفات دارد. ابتدا برخی از موارد هر دو نوع استعمال بیان شده و سپس این بحث پی گرفته خواهد شد که آیا این دو نوع استعمال از باب اشتراک لفظی است؟ و آیا می توان با قرائنی هر یک از این دو نوع استعمال را استظهار کرد؟

### موارد استعمال لا یعلم به معنای غفلت محض

1. وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْأُضْحِيَّةَ عَوْرَاءَ وَ لَا يَعْلَمُ‏ إِلَّا بَعْدَ شِرَائِهَا هَلْ تُجْزِي عَنْهُ‏ قَالَ نَعَمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ هَدْياً فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ نَاقِصُ الْهَدْيِ‏[[1]](#footnote-1) لا یعلم در این حدیث بدین معناست که توجهی به یک چشم بودن قربانی نداشته و بعد از خردین متوجه آن شده است نه این که پیش از خرید در یک چشمی بودن قربانی شک داشته است.
2. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ صَلَّى وَ فَرْجُهُ‏ خَارِجٌ‏ لَا يَعْلَمُ بِهِ هَلْ عَلَيْهِ إِعَادَةٌ أَوْ مَا حَالُهُ قَالَ لَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ وَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ.[[2]](#footnote-2) لا یعلم در این حدیث نیز بدین معناست که به پیدا بودن عورت خود هیچ التفاتی نداشته و به عبارتی دیگر حواسش نبوده است.
3. وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ كَانَ فِي بَيْتِهِ‏ تَمَاثِيلُ‏ أَوْ فِي سِتْرٍ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا وَ هُوَ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ ثُمَّ عَلِمَ مَا عَلَيْهِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ فِي مَا لَا يَعْلَمُ فَإِذَا عَلِمَ فَلْيَنْزِعِ السِّتْرَ وَ لْيُكَسِّرْ رُءُوسَ التَّمَاثِيل‏[[3]](#footnote-3) بیت به معنای اتاق است نه خانه و به خانه در لغت عرب دار اطلاق می شود. این شخص در اتاقش یا روی پرده ای تماثیلی وجود داشته و در این اتاق بدون این که وجود تماثیل را بداند، نماز خوانده است. ظاهر این پرسش این است که این شخص هیچ التفاتی به وجود تماثیل نداشته است. حضرت ع در پاسخ می فرمایند: وقتی دانست آن پرده را بکند و سر مجسمه ها را بشکند.
4. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى جَارِيَةٍ لَهُ‏ فَارْتَفَعَ‏ حَيْضُهَا وَ خَافَ أَنْ تَكُونَ قَدْ حَمَلَتْ فَجَعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ عِتْقَ رَقَبَةٍ وَ صَوْماً وَ صَدَقَةً إِنْ هِيَ حَاضَتْ وَ قَدْ كَانَتِ الْجَارِيَةُ طَمِثَتْ قَبْلَ أَنْ يَحْلِفَ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ قَالَ ع لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‏ء[[4]](#footnote-4) در این روایت، به خاطر تأخیر حیض جاریه مولی نگران می شود که مبادا جاریه حامله شده باشد و نذر می کند که اگر جاریه حامله نبود و خیال او راحت شد، عملی را انجام دهد. پیش از این که او نذر کند، جاریه حائض شده بوده و او نمی دانسته است در نتیجه نذر او منعقد نمی شود. روشن است که لا یعلم به معنای غفلت و عدم التفات است و گرنه اگر احتمال حیض را می داد پیش از نذر از جاریه می پرسید.
5. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِي رَجُلٍ دَلَّسَتْهُ‏ امْرَأَةٌ أَمْرَهَا لَا يَعْلَمُ دَخِيلَةَ أَمْرِهَا فَوَجَدَهَا قَدْ دَلَّسَتْ عَيْباً هُوَ بِهَا فَقَضَى أَنْ يُؤْخَذَ الْمَهْرُ وَ لَا يَكُونُ لَهَا عَلَى زَوْجِهَا شَيْ‏ءٌ.[[5]](#footnote-5) لا یعلم دخیله امرها بدین معناست که اصلا توجهی به این عیب ندارد نه این که در بود و نبود این عیب شک داشته باشد.
6. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: عَنِ الْمَرْأَةِ تَلِدُ مِنَ‏ الزِّنَا وَ لَا يَعْلَمُ بِذَلِكَ أَحَدٌ إِلَّا وَلِيُّهَا أَ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا وَ يَسْكُتَ عَلَى ذَلِكَ إِذَا كَانَ قَدْ رَأَى مِنْهَا تَوْبَةً أَوْ مَعْرُوفاً فَقَالَ‏ إِنْ لَمْ يَذْكُرْ ذَلِكَ لِزَوْجِهَا ثُمَّ عَلِمَ بَعْدَ ذَلِكَ فَشَاءَ أَنْ يَأْخُذَ صَدَاقَهَا مِنْ وَلِيِّهَا بِمَا دَلَّسَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ ذَلِكَ عَلَى وَلِيِّهَا وَ كَانَ الصَّدَاقُ الَّذِي أَخَذَتْ لَهَا لَا سَبِيلَ عَلَيْهَا فِيهِ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا وَ إِنْ شَاءَ زَوْجُهَا أَنْ يُمْسِكَهَا فَلَا بَأْس‏[[6]](#footnote-6) لا یعلم ذلک الا ولیها به این معناست که تنها ولی او این موضوع را می داند و غیر ولی هیچ توجهی به آن نداشته و اصلا تصور آن را نمی کند.
7. صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع رَجُلٌ نَكَحَ امْرَأَةً ثُمَّ أَتَى أَرْضاً أُخْرَى‏ فَنَكَحَ‏ أُخْتَهَا وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ قَالَ يُمْسِكُ أَيَّتَهُمَا شَاءَ وَ يُخَلِّي سَبِيلَ الْأُخْرَى‏[[7]](#footnote-7)
8. َ فَتَلَقَّاهُ غُلَامٌ كَانَ يَخْدُمُ ابْناً لَهُ مِنْ أَهْلِ‏ فَارِسَ‏ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ‏ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ، فَدَفَعَ إِلَيْهِ سَيْفَهُ وَ قَالَ لَهُ يَا غُلَامُ لَا تَلْقَى أَحَداً مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا وَ قَتَلْتَهُ- وَ إِنْ لَقِيتَنِي أَنَا فَاقْتُلْنِي، فَأَخَذَ الْغُلَامُ سَيْفَهُ فَضَرَبَ بِهِ بُخْتَ‏نَصَّرَ ضَرْبَةً فَقَتَلَهُ.[[8]](#footnote-8) در این دو مورد نیز لا یعلم یعنی اصلا توجهی به موضوع وجود ندارد.

این برخی از مواردی که لا یعلم به معنای عدم التفات و غفلت محض به کار رفته است.

### موارد استعمال لا یعلم به معنای شک

در برخی از تعابیر لا یعلم اعم بوده و صورت شک را نیز شامل است.

1. ... كَانَ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ مُخْتَبَرَ بْنَ الْحَمِيرِ وَ اعْتَرَفَ وَ تَابَ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهْلَكَنِي اسْمِي فَسَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَقَالَ يَا رَبِّ اجْعَلْنِي شَهِيداً- حَيْثُ لَا يَعْلَمُ‏ أَحَدٌ أَيْنَ‏ أَنَا- فَقُتِلَ يَوْمَ الْيَمَامَةِ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَحَدٌ أَيْنَ قُتِلَ- فَهُوَ الَّذِي عَفَا اللَّهُ عَنْه‏[[9]](#footnote-9) لم یعلم احد أین قتل، بدین معناست که هیچ کس نمی داند که کجا کشته شده است نه اینکه اصلا التفات ندارد یا حداقل مصداق روشنش در جایی است که شک در محل شهادت داشته اند.
2. وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ‏ نَحْنُ صَبَرْنَا وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا- لِأَنَّا صَبَرْنَا بِعِلْمٍ وَ صَبَرُوا عَلَى مَا لَا يَعْلَمُون‏[[10]](#footnote-10) در برخی از تعابیر لأنا صبرنا علی ما نعلم و هم صبروا علی ما لا یعلمون[[11]](#footnote-11) و در برخی دیگر نحن صُبَّر[[12]](#footnote-12) شده و اساسا این مضمون در روایات متعددی وارد شده است. لا یعلمون در این حدیث به این معنا نیست که اصلا التفات ندارد بلکه موارد شک را نیز شامل است.
3. قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ قَالَ: قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ‏ بِمَا لَا يَعْلَمُ‏، وَ مَنْ دَانَ‏ بِمَا لَا يَعْلَمُ‏ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ حَيْثُ أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ»[[13]](#footnote-13) دان بما لا یعلم به معنای عدم علم و در مقابل قطع است زیرا رأی ظن آور است و موجب علم نمی شود. پس لا یعلم در این حدیث به معنای عدم التفات نیست.
4. عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِيِّ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالَ حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَقُولُوا بِمَا يَعْلَمُونَ وَ يَكُفُّوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ وَ اللَّهِ أَدَّوْا إِلَيْهِ حَقَّه‏[[14]](#footnote-14) در برخی از روایات یقفوا عند ما لا یعلمون وارد شده است. کفّ و وقوف در جایی صدق می کند که موضوع مطرح بوده و در حکم آن شک وجود داشته باشد.
5. وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ‏ النَّاسِخَ‏ وَ الْمَنْسُوخَ وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَك‏[[15]](#footnote-15) این مورد را نیز ظاهرا اطلاق داشته و صورت شک را نیز شامل است.
6. وَ لَا يَسْتَحِي الَّذِي لَا يَعْلَمُ‏ أَنْ‏ يَتَعَلَّمَ‏- وَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ- وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ‏[[16]](#footnote-16) لا یعلم در این روایت نیز تنها به معنای شک است.
7. عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْهَيْثَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ‏ فَلْيَقُلْ‏ لَا أَدْرِي وَ لَا يَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ فَيُوقِعَ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكّاً وَ إِذَا قَالَ الْمَسْئُولُ لَا أَدْرِي فَلَا يَتَّهِمُهُ السَّائِل‏[[17]](#footnote-17) عما لا یعلم نیز تنها به معنای شک است زیرا؛ لا أدری در ذیل به معنای التفات و عدم علم به حکم است. در این روایت آمده است در مواردی که از انسان پرسشی می شود که در رابطه با آن علم و آگاهی وجود ندارد، الله اعلم نگوید. ظاهرا این کلام بدین معناست که در مواردی که با گفتن الله اعلم در ذهن سؤال کننده شک و تردید ایجاد می شود، بگوید نمی دانم و نگوید خدا بهتر می داند. مثلا اگر درباره شخصی از انسان پرسش شود، گاه گفتن الله اعلم در طرف مقابل چنین القا می کند، آن شخص مشکلات عدیده ای دارد که تنها خدا بدان آگاه است اما اگر در پاسخ گفته شود نمی دانم این شبهه در ذهن پرسشگر ایجاد نمی گردد.
8. عن إسحاق بن عبد العزيز عن أبي الحسن الأول ع قال‏ إن الله خص‏ عباده بآيتين من كتابه‏ أن لا يكذبوا بما لا يعلمون‏- أو يقولوا بما لا يعلمون، و قرأ: «بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ‏» و قال: «أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثاقُ الْكِتابِ- أَنْ لا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَ‏[[18]](#footnote-18)

در این مواردی که ذکر شد برخی به صورت شک اختصاص داشته و برخی اطلاق داشته، صورت شک را نیز شامل است.

## موضوع له لا یعلم

به نظر می رسد؛ لا یعلم نفی علم بوده و هم صورت غفلت و عدم تصور موضوع و هم فرض شک را شامل است ولی گاه به واسطه اطلاق مقامی، در یکی از این دو معنا متعین می گردد.

توضیح؛ در برخی از موضوعات به علت روشن بودن حکم یا سهولت روشن کردن حکم، التفات به موضوع، موجب روشن شدن حکم است. در این موارد اگر لا یعلم به کار رود، ظهور در این دارد که التفات به موضوع وجود نداشته و گرنه علی القاعده اگر علم به موضوع وجود داشت، شک در حکم ، نمی توانست باقی بماند. برخی از روایاتی که به عنوان مثال برای استعمال لا یعلم در غفلت بیان شد، از این باب است. مثلا جهل به یک چشم بودن قربانی یا جهل به پیدا بودن عورت در هنگام نماز از مواردی است که اگر التفات به موضوع داشت و احتمال آن را می داد، واکاوی می کرد و خود را در حالت شک باقی نمی گذاشت. ظهور این دست موارد در این است که اصلا احتمال یک چشمی بودن قربانی یا پیدا بودن عورت را نمی داده است و پس از خرید قربانی و اتمام نماز به این مطلب التفات پیدا کرده و علم برایش حاصل شده است. در پرسش از وجود مجسمه در اتاق نماز گذار نیز ظاهر این است که راوی علم به حکم داشته و به وجود مجسمه آگاهی نداشته است. در این فرض اگر احتمال وجود مجسمه را می داد، عرفا شک خود را با بررسی اتاق از بین می برد و خود را در حالت تردید باقی نمی گزارد. در پرسش از جاریه ای که احتمال حامله شدن او را می داده است، اگر آن شخص احتمال می داد جاریه، حائض شده است پیش از قرار دادن یک نذر سنگین بر عهده خود، از حائض شدن یا نشدن جاریه با پرسش از او اطمینان پیدا می کرد. این نکته در پرسش از ازدواج با خواهر زن که شخص آگاهی به آن ندارد، جاری است که اگر شخص احتمال می داد، آن زن خواهر زن اوست حتما پرسش کرده و بدون تحقیق با او ازدواج نمی کرد.

پس می توان چنین ادعایی داشت که در تمام مواردی که لا یعلم در عدم التفات به کار رفته است، قرینه ای وجود دارد که موجب اختصاص لا یعلم به عدم التفات شده است. در نتیجه گاه به خاطر وجود ملازمه بین علم تصوری و تصدیقی یا عرفی نبودن استقرار شک در مورد سؤال، از لا یعلم معنای خاص و عدم التفات استظهار می شود هر چند موضوع له لا یعلم عام بوده و صورت شک را نیز شامل می باشد. با مطالبی که بیان شد، روشن می شود؛ این نوع استظهار در مواردی است که از قضیه ای خارجی پرسش شده و نمی توان آن را در مواردی که یک قضیه حقیقیه وجود دارد، سرایت داد. پس ما لا یعلمون در حدیث رفع عام بوده و همانگونه که عدم التفات به موضوع و غفلت را شامل است، صورت التفات به موضوع و شک در حکم را نیز در بر می گیرد.

دقت در سایر مواردی که برای استعمال لا یعلم در عدم التفات بیان شد نیز این نکته را تأیید می کند.

# تمسک به صحیحه بزنطی برای اثبات عموم آثار

مرحوم شیخ فرمودند: ظاهر فقرات حدیث رفع، رفع مؤاخذه بر مذکورات است و به قرینه سیاق مرفوع در فقره ما لا یعلمون نیز، تنها مؤاخذه می باشد. ما به این کلام شیخ اشکال وارد کرده و بیان کردیم: در حدیث رفع هیچ مقدرّی حتی مؤاخذه وجود ندارد زیرا؛ رفع به خود فعل تعلّق گرفته و مصحّح رفع فعل مؤاخذه یا مانند آن است. با این تصویر فقرات مختلف حدیث رفع می توانند مصحّح متفاوت داشته و لازم نیست مصحّح رفع همه آنها مؤاخذه باشد. این مطلب در جلسه گذشته با تفصیل توضیح داده شده که بدان ارجاع داده می شود.

در این مجال بررسی کلام دیگر مرحوم شیخ مورد نظر است. ایشان هر چند ظهور ابتدایی حدیث رفع را رفع مؤاخذه می دانند اما با تمسک به روایت بزنطی در صدد توسعه مرفوع در حدیث رفع می باشند. روایت بزنطی در نوادر و محاسن نقل شده که متن نوادر این گونه است: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ‏ عَلَى‏ الْيَمِينِ‏ فَيَحْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ صَدَقَةِ مَا يَمْلِكُ أَ يَلْزَمُهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَا ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَئُوا[[19]](#footnote-19)

مرحوم شیخ به این روایت این گونه برای توسعه مرفوع در حدیث رفع تمسک کرده اند که هر چند حلف به طلاق ذاتا باطل است و برای عدم لزوم عمل به آن نیازی به تمسک به حدیث رفع نیست اما چون امام ع برای عدم لزوم عمل به حلف به طلاق به حدیث رفع استناد کرده اند، عدم اختصاص حدیث رفع به رفع مؤاخذه، استظهار می شود و باید حدیث رفع را رافع تمام آثار دانست.[[20]](#footnote-20) ایشان در ادامه این احتمال را مطرح می کنند که امکان دارد، عموم آثار مختص به فقره ما اکرهوا، ما لا یطیقون و ما اخطئوا در حدیث رفع نه فقره ای باشد و در انتها با فتأمل بحث را تمام کرده اند.[[21]](#footnote-21) شاید امر به تأمل اشاره به این باشد که اختصاص عموم آثار به این سه فقره بر خلاف سیاق حدیث رفع است.

پیش از بررسی کلام مرحوم شیخ، توضیحی درباره مضمون روایت بیان می گردد.

حلف به طلاق و عتاق و صدقه به چه معناست؟ آیا حلف به طلاق به این معناست که قسم می خورد زنش را طلاق بدهد؟ حلف به طلاق به این معنا نیست که قسم می خورد زنش را طلاق دهد بلکه حلف به طلاق در مقابل حلف بالله بوده و به این معناست که به جای این که بگوید به خدا قسم که فلان کار را انجام نداده ام یا انجام نمی دهم، می گوید: زن مطلقه باشم اگر فلان کار را انجام داده باشم یا انجام بدهم. در حلف شخص برای این که خود را وادار بر راست گویی یا وادار بر انجام کاری کند، امری مهم را به میان آورده بدان قسم می خورد. اگر آن امر مهم خداوند باشد، حلف بالله محقق شده و اگر آن امر مهم طلاق یا صدقه تمام اموال باشد، حلف به طلاق یا به صدقه محقق می گردد.

در حاشیه مرحوم اراکی،[[22]](#footnote-22) از مرحوم حاج شیخ مطلبی را در پاسخ به مرحوم شیخ انصاری در تمسک به صحیحه بزنطی نقل می کند که من - آن گونه که در ذهنم هست- از حاج آقا شنیدم که ایشان از قول مرحوم جد ما نقل می کردند که اصل این مطلب متعلق به مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم قمی است و مرحوم حاج شیخ، وقتی این نظر را از او شنید دهان او را بوسید.

اما آن پاسخ این است؛ سوال در این روایت از این جهت نیست که آیا این قسم، منعقد شده و لزوم عمل دارد یا نه؟ بلکه سؤال این است که آیا حلف به طلاقی که ذاتا حرام است اگر از روی اکراه انجام گیرد، موجب مؤاخذه است؟ در این توجیه، مشار الیه ایلزمه ذلک، طلاق و عتاق و صدقه نیست بلکه خود حلف مشار الیه ذلک می باشد. امام علیه السلام نیز در پاسخ می فرمایند: چون با اجبار قسم به طلاق خورده است گناهی از این ناحیه متوجه آن شخص نیست. بنابراین دیگر این اشکال وارد نمی شود که حلف به طلاق حتی اگر اکراهی نیز نباشد، منعقد نیست پس چگونه امام ع برای بیان عدم وجوب عمل به این حلف، به اکراهی بودن تمسک کرده است؟ با این توجیه دیگر نمی توان صحیحه بزنطی را شاهد بر عموم آثار در حدیث رفع دانست و با اختصاص حدیث رفع به رفع مؤاخذه در تنافی نیست. مرحوم حاج شیخ نیز با این پاسخ، عمومیت آثار در حدیث رفع را نپذیرفته، آن را به رفع مؤاخذه اختصاص داده اند.

در جلسه آینده این مطلب بررسی شده و بیان خواهد شد که آیا حلف به طلاق حرمت ذاتی دارد؟

و صلی الله علی سیدنا و نبینا و محمد و آل محمد

1. مسائل علي بن جعفر و مستدركاتها ؛ ص162 [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص216 [↑](#footnote-ref-2)
3. مسائل علي بن جعفر و مستدركاتها ؛ ص228 [↑](#footnote-ref-3)
4. النوادر(للأشعري) ؛ ص43 [↑](#footnote-ref-4)
5. النوادر(للأشعري) ؛ ص77 [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏5 ؛ ص408 [↑](#footnote-ref-6)
7. النوادر(للأشعري) ؛ ص124 [↑](#footnote-ref-7)
8. تفسير القمي ؛ ج‏1 ؛ ص90 [↑](#footnote-ref-8)
9. تفسير القمي ؛ ج‏1 ؛ ص301 [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسير القمي ؛ ج‏1 ؛ ص365 [↑](#footnote-ref-10)
11. تفسير القمي، ج‏2، ص: 141 [↑](#footnote-ref-11)
12. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏24، ص: 216 [↑](#footnote-ref-12)
13. قرب الإسناد (ط - الحديثة) ؛ النص ؛ ص12 [↑](#footnote-ref-13)
14. المحاسن ؛ ج‏1 ؛ ص204 [↑](#footnote-ref-14)
15. المحاسن ؛ ج‏1 ؛ ص206 [↑](#footnote-ref-15)
16. صحيفة الإمام الرضا عليه السلام ؛ ص81 [↑](#footnote-ref-16)
17. المحاسن ؛ ج‏1 ؛ ص206 [↑](#footnote-ref-17)
18. تفسير العياشي ؛ ج‏2 ؛ ص35 [↑](#footnote-ref-18)
19. النوادر(للأشعري) ؛ ص75 و المحاسن ؛ ج‏2 ؛ ص339 [↑](#footnote-ref-19)
20. فرائد الأصول ؛ ج‏2 ؛ ص29 نعم، يظهر من بعض الأخبار الصحيحة: عدم اختصاص الموضوع‏ عن الامّة بخصوص المؤاخذة، فعن المحاسن، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى و البزنطيّ جميعا، عن أبي الحسن عليه السّلام .... [↑](#footnote-ref-20)
21. فرائد الأصول ؛ ج‏2 ؛ ص30 لكنّ النبويّ المحكيّ في كلام الإمام عليه السّلام مختصّ بثلاثة من التسعة فلعلّ نفي جميع الآثار مختصّ بها، فتأمّل. [↑](#footnote-ref-21)
22. دررالفوائد ( طبع جديد ) ؛ ص442 يمكن ان يقال بعدم المنافاة لان نفس الحلف بالامور الثلاثة محرم شرعا، فمن القريب جدا ان يكون المراد من قوله «أ يلزمه ذلك» لزوم عصيان ذلك الحلف، كما في قولهم عليهم السّلام: «من رضى بفعل قوم لزمه ذلك» فالاشارة راجعة الى الحلف بملاحظة اثره و هو العقاب، كما تكون راجعة في المثال المذكور الى الفعل بملاحظة اثره من الحسن و القبح،

فتخلص ان المراد من الرفع في مقامنا رفع خصوص المؤاخذة، و هو و ان امكن ان يكون بنحو التصرف الشرعي اعني اخذ التجريد في موضوع الحكم الواقعي لكن الظاهر بقرينة اطلاقات الادلة الواقعية كونه تقريرا لحكم العقل اعنى قبح العقاب بلا بيان. (م. ع. مد ظلّه). [↑](#footnote-ref-22)